

¹Now when Jesus was born in Bethlehem of Judaea in the days of Herod the king, behold, there came wise men from the east to Jerusalem, ²Saying, Where is he that is born King of the Jews? for we have seen his star in the east, and are come to worship him. ³When Herod the king had heard these things, he was troubled, and all Jerusalem with him. ⁴And when he had gathered all the chief priests and scribes of the people together, he demanded of them where Christ should be born. ⁵And they said unto him, In Bethlehem of Judaea: for thus it is written by the prophet, ⁶And thou Bethlehem, in the land of Juda, art not the least among the princes of Juda: for out of thee shall come a Governor, that shall rule my people Israel. ⁷Then Herod, when he had privily called the wise men, enquired of them diligently what time the star appeared. ⁸And he sent them to Bethlehem, and said, Go and search diligently for the young child; and when ye have found him, bring me word again, that I may come and worship him also. ⁹When they had heard the king, they departed; and, lo, the star, which they saw in the east, went before them, till it came and stood over where the young child was. ¹⁰When they saw the star, they rejoiced with exceeding great joy. ¹¹And when they were come into the house, they saw the young child with Mary his mother, and fell down, and worshipped him: and when they had opened their treasures, they presented unto him gifts; gold, and frankincense, and myrrh. ¹²And being warned of God in a dream that they should not return to Herod, they departed

مجوسیان از مشرق زمین

¹و چون عیسی در ایام هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ²کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم. ³اما هیروдіس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. پس همه رؤسای گهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که: مسیح کجا باید متولد شود؟ ⁵بدو گفتند: در بیت لحم یهودیه، زیرا که از نبی چنین مکتوب است: ⁶و تو، ای بیت لحم، در زمین یهودا، از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.

⁷انگاه هیروдіس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. ⁸پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: بروید و از احوال آن طفل بدقت تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم. ⁹چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد. ¹⁰و چون ستاره را دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند ¹¹و به خانه درآمده، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کُنْذَر و مُر به وی گذرانیدند. ¹²و چون در خواب وحی به ایشان رسید که به نزد هیروдіس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.

فرار به مصر و قتل اطفال

¹³و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیروдіس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید. ¹⁴پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد ¹⁵و تا وفات هیروдіس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که: از مصر پسر خود را خواندم.

into their own country another way.¹³ And when they were departed, behold, the angel of the Lord appeareth to Joseph in a dream, saying, Arise, and take the young child and his mother, and flee into Egypt, and be thou there until I bring thee word: for Herod will seek the young child to destroy him.¹⁴ When he arose, he took the young child and his mother by night, and departed into Egypt:¹⁵ And was there until the death of Herod: that it might be fulfilled which was spoken of the Lord by the prophet, saying, Out of Egypt have I called my son.¹⁶ Then Herod, when he saw that he was mocked of the wise men, was exceeding wroth, and sent forth, and slew all the children that were in Bethlehem, and in all the coasts thereof, from two years old and under, according to the time which he had diligently enquired of the wise men.¹⁷ Then was fulfilled that which was spoken by Jeremy the prophet, saying,¹⁸ In Rama was there a voice heard, lamentation, and weeping, and great mourning, Rachel weeping for her children, and would not be comforted, because they are not.¹⁹ But when Herod was dead, behold, an angel of the Lord appeareth in a dream to Joseph in Egypt,²⁰ Saying, Arise, and take the young child and his mother, and go into the land of Israel: for they are dead which sought the young child's life.²¹ And he arose, and took the young child and his mother, and came into the land of Israel.²² But when he heard that Archelaus did reign in Judaea in the room of his father Herod, he was afraid to go thither: notwithstanding, being warned of God in a dream, he turned

¹⁶ چون هیرودیس دید که مجوسیان او را سُخْرِیه نموده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید.¹⁷ آنگاه کلامی که به زبان اِرمیای نبی گفته شده بود، تمام شد: ¹⁸آوازی در رامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.

بازگشت از مصر

¹⁹ اما چون هیرودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت: ²⁰برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.²¹ پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.²² اما چون شنید که آرکلاؤس به جای پدر خود هیرودیس بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی نازل شد و، به نواحی جلیل برگشت.²³ و آمده در بَلَدِهای مَسْمُی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که: به ناصری خوانده خواهد شد.

aside into the parts of Galilee:²³ And he came and dwelt in a city called Nazareth: that it might be fulfilled which was spoken by the prophets, He shall be called a Nazarene.